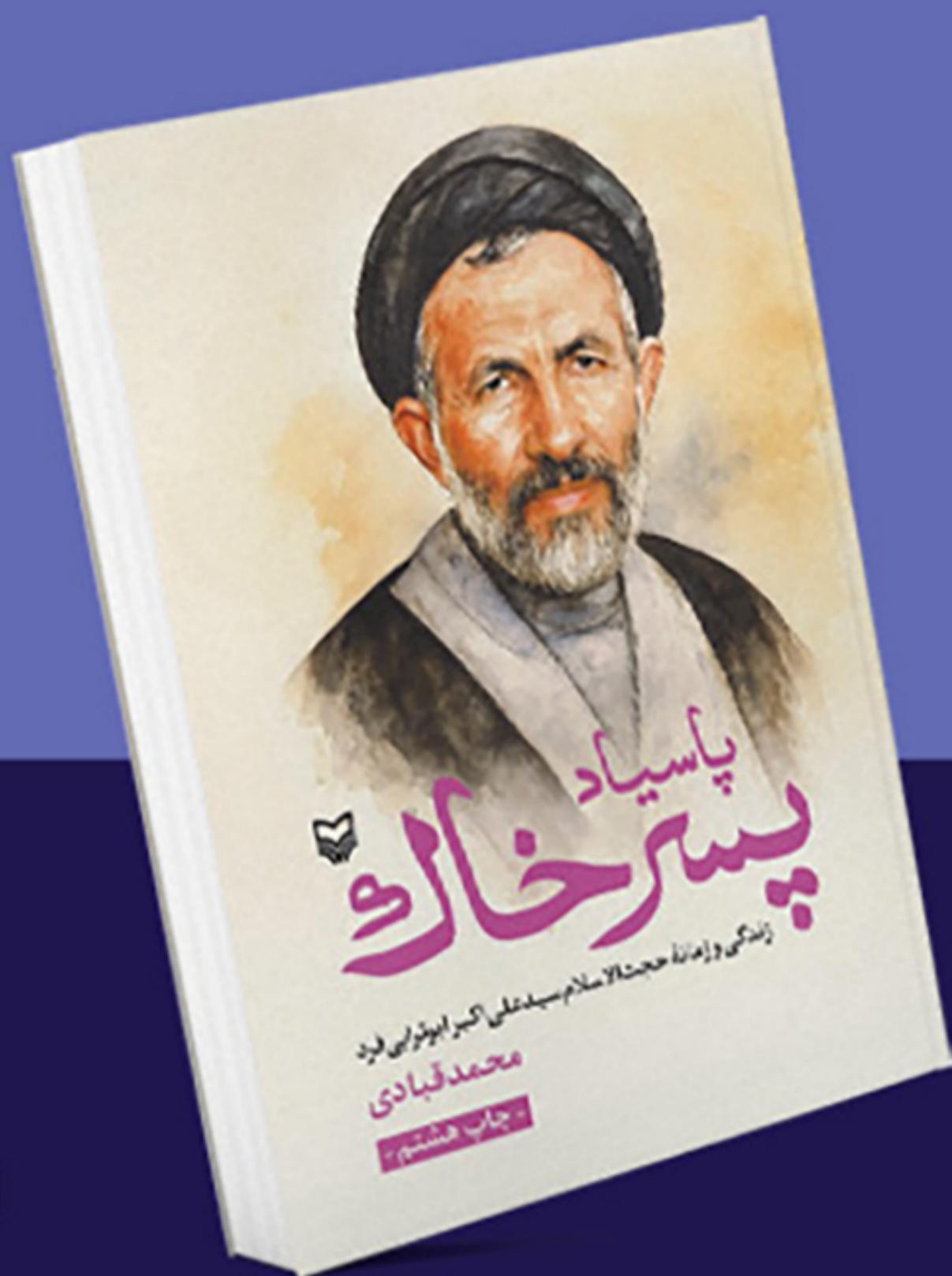


معرفی کتاب «پاسیاد پسر خاک»

اسیری که درس آزادگی داد



● عنوان: **پاسیاد پسر خاک**

● نویسنده: **محمد قبادی**

● ناشر: **سوره مهر**

● تعداد صفحات: **۳۳۶**

● توضیحات:

سید علی اکبر ابوترابی فرد، اسیر آزاده‌ای بود که

قلب‌ها را اسیر مهربانی خود کرد. او هشت سال

اسارت در زندان‌های رژیم بعث عراق را تحمل کرد

و نه تنها شکسته نشد، بلکه به نماد استقامت

و امید تبدیل شد.

وقتی کتاب را ورق می‌زنی، حس می‌کنی به گذشته‌ای نزدیک سفر کرده‌ای؛ جایی که بوی خاک خیس، صدای شلیک‌ها و زمزمه‌های شب‌های سنگر همه جا هست. «پاسیاد پسر خاک»، نوشته محمد قبادی، داستان زندگی حجت‌الاسلام سیدعلی‌اکبر ابوترابی‌فرد را تعریف می‌کند. او کسی بود که زندگی‌اش با خاک و مردم گره خورده بود.

متن کتاب با روایتی ساده شروع می‌شود. انگار در کوچه‌پس‌کوچه‌هایی آشنا قدم می‌زنی و پسرکی ساده را می‌بینی که بعدها به پاسیاد، نگهبان ایران‌زمین تبدیل شد. او زندگی ساده‌ای داشت،

به مردم و میهنش علاقه داشت و ایمان به خدا در کارهایش دیده می‌شد.

قبادی مثل یک قصه‌گور روایت می‌کند. او از جزئیات کوچک زندگی سیدعلی‌اکبر می‌گوید: خنده‌های کودکانه، نگاه مادر هنگام بدرقه و اشک‌های شبانه. این لحظه‌ها او را انسانی نزدیک و ملموس نشان می‌دهد، نه یک قهرمان دور از دسترس.

نام «پسر خاک» هم معنی مهمی دارد. سیدعلی‌اکبر از دل خاک برخاست و دوباره به خاک بازگشت. خاک و مردم همیشه برای او خانه بودند و همین باعث شد زندگی‌اش ارزشمند شود.

این کتاب، زندگی این شخصیت مهم را از کودکی تا بزرگسالی دنبال می‌کند و گاهی با برگشت به گذشته، خاطراتش را نشان می‌دهد. مادر، دوستان، همکاران و معلمان او هرکدام چیزی از شخصیتش را به ما می‌گویند. همین تنوع باعث می‌شود داستان جذاب و زنده باشد.

با وجود اینکه ماجراها واقعی است، اما هیجان و کشش دارد. وقتی سیدعلی اکبر قرار است کار مهمی انجام دهد، نویسنده با بازگشت به خاطرات و گفت‌وگوها، حس انتظار و هیجان ایجاد می‌کند. این باعث می‌شود مطالعه کتاب، خسته‌کننده نباشد.

می‌دانی چرا باید این کتاب را بخوانی؟ چون فقط داستان زندگی یک فرد نیست. داستان زندگی سیدعلی‌اکبر نشان می‌دهد چطور می‌شود ساده زیست، به دیگران کمک کرد و درنهایت، زندگی ارزشمندی داشت. او نماد جوانانی است که خاک را خانه خود می‌دانستند و برای حفظ آن تلاش کردند.

کتاب پر از جملات کوتاه و جذاب است که در ذهن می‌ماند، مثل: «او خاک را می‌بوسید، نه برای خاک بودنش، بلکه برای خدایی که در آن نفس می‌کشید» یا «خاک برای او خانه بود، و چه کسی خانه‌اش را ترک می‌کند؟»

درنهایت، «پاسیاد پسر خاک» فقط داستان یک شهید نیست، بلکه داستان نسلی است که با سادگی و تلاش، قلعه‌های ایثار را فتح کردند. خواندن این کتاب باعث می‌شود به زندگی و تصمیمات امروزمان هم فکر کنیم: اگر دوباره خاک و مردم به ما نیاز داشته باشند، ما چه کار خواهیم کرد؟

برشی از متن کتاب

تصمیم قطعی بر کشتن من داشتند. لذا مرا در وزارت دفاع از جمع جدا کردند و به یک پادگان نظامی که اسیر ایرانی هم آنجا نبود بردند. دیدم اینجا آخر

خط به معنای واقعی است. از صبح که بلند می‌شدم نماز قضا می‌خواندم تا ظهر. ۳ دقیقه بین نمازهایم فاصله نمی‌گذاشتم. آنجا کسانی بودند که با ایرانی سروکار نداشتند. غذا را با لگد برایم می‌آوردند. سلول انفرادی بود و یک روزنه‌ای داشت که نگهبان صبح رد می‌شود می‌دید من دارم نماز می‌خوانم یک ساعت دیگر دو ساعت دیگر هم همین‌طور. از روز سوم غذا را دودستی گذاشت جلوی من. شب چهارم و پنجم در را باز کرد و آمد خیلی مؤدب گفت: انت عابد؟ زاهد؟ گفت ما شنیده‌ایم ایرانی‌ها مجوسند و آتش‌پرستند

تو را از کجا به نام ایرانی آوردند. گفتم اگر ایرانی‌ها
مجوسند من هم مجوسم و اگر نماز می‌خوانند من هم
نماز می‌خوانم. دیگر می‌آمد در سلول را دو سه ساعت باز
می‌گذاشت که هر وقت می‌خواهم بروم دستشویی
و وضو بگیرم. نماز رفتار این‌ها را عوض کرد.